

عمل و سزای عمل

باور عموم این است که در همین دنیا هر ظلمی باید مجازاتی در خور داشته باشد و هر نیکی هم پاداش خود را بگیرد. اما همیشه این گونه نیست و بسا ستمکاران که عمر زیادی هم داشتند ولی مجازاتی برایشان دیده نشده است.

تضمینی نیست از این روی عدل الهی اقتضانمود که برای پاداش به جهانی دیگر باور داشته باشیم اگر در این دنیا پاداش نبود در جای دیگر هست. انبیاء گفتند که مجازاتی در خور خواهد آمد در جهانی دیگر.

علم در این مورد پاداش، در جهان دیگر ساکت است و چیزی ندارد. باور به جهانی دیگر را ابتدا انبیاء گفتند. باور مندان به ادیان چون به انبیاء اعتماد دارند و سخنان را وحی میدانند یقین به روز جزا و پاداش دارند. هیچ اثباتی و دلیلی علمی وجود ندارد اما عدل الهی و اخلاق اقتضا دارد که هر عمل نتیجه ای هم داشته باشد.

مکاتب بی خدا مانند بودیسم باور دارند که ارواح برمیگردند و به بدنهای دیگری میروند و نیک و بد را در حالت

دیگری میبینند و این هم نوعی معاد است اما دنیوی این مکاتب قائل به تناسخ شدند و گفتند. در یک دور طبیعی همه نتیجه کار را میبینند.

تناسخ امروز طرفداری ندارد و نمیشود روح برود و بعد در جسم دیگری بیاید

امروز بیولوژی و علم ژنتیک اثبات نموده که هر فرد یکی و بی همتاست یعنی یونیک است این بدان معنی است که هرکس یا تمام بدن است و یا تمام روح. مادیون آدمیان را فقط همین بدن می بینند و الهیون آدمیان را تمام روح و حیات می بینند و بدن را ساحل روح، پوسته روح و به گفته اقبال حالی یا خالی از احوال روح می دانند.

تن و جان را دوتا گفتن کلام است - تن و جان را دوتا دیدن حیات است

بجان پوشیده رمز کائنات است - بدن خالی ز احوال حیات است.

ملا صدرا گفت که بدن ما آشکار ساز روح ماست بدن ما تناسب با روح ما دارد.

حالات روح در بدن انعکاس دارد روح و بدن یکی است و وقتی هم روح خانه دیگری گزید آن خانه مثل این دنیا

نیست از جنس خیال است و جسم جایی ندارد اما اندازه دارد

تنگتر آمد خیالات از عدم - زان سبب باشد خیال اسباب غم
باز هستی تنگتر بود از خیال - زان شود در وی قمر همچون
هلال مولانا میگوید که

عالم خیال بین عالم حس و عدم قرار دارد غمها همه از
همین عالم خیالند عالم خیال اضداد ندارد میشود سیاه و سفید
را در خیال با هم داشت اما در عالم حس نمیشود جسم یا
سیاه است و یا سفید پس خیال عالمی است که عذاب و
پاداش دارد این عالم را برزخ گفته اند .

ما با همین ها مبعوث می شویم . ما بی همتا هستیم و بی
همتا باقی هستیم پس کیفر و جزا همیشه این جهانی نیست و
آنان که کیفر را این جهانی و در حالات برگشتی دیدند
قابل دفاع نیست .

مولانا در دفتر چهارم و پنجم میگوید ، ای انسان بدان تو
که پوستین نیکان و پاکان را دریده ای زینهار که از خواب
گران دنیا در هیأت گرگی درنده برخاسته و صفات نفسانیت
هر یکی همچون گرگهای بیرحم بند از بندت خواهند درید
مپندار ستمها که کردی و خونی که ریختی با مرگ پاک
میشود هر خونی بعد مرگ هم قصاص خود را طلب میکند

حتی اگر در دنیا هم قصاص شده باشی باز قصاص در راه
است این قصاص دنیا که برای آرامسازی جامعه است در
برابر آن قصاص آن جهان بازیچه ای بیش نیست از این
روی خداوند دنیا را بازیچه خوانده که قصاصش در برابر
آن دنیا بازیچه است و گریبان ظالم را میگیرد

صد هزاران حشر دیدی ای عنود - تاکنون هر لحظه
از بدو وجود

در باور انبیاء معاد تکامل است و زندگی ابدی است و کیفر
هم در حالتی دیگر می آید بدن ما تناسب با روحمان
دارد و آنگاه که روح بدن را ترک کند یعنی حالت خود
را عوض کند باز متناسب با خودش پوششی برای خود
میگیرد پس پاداش و کیفر همیشه این جهانی نیست . روح
در هر مرحله تکاملی برگشت ندارد . رابطه روح با بدن
مانند ماده و صورت است هر ماده ای یک صورتی دارد .

گر تو ییلی خصم تو از تو رمید - نک جزا طیرا ابابیل
رسید.

اگر پیل باشی و دشمنان بهراسند و قوی باشی باز ممکن
است پرندگانی بیایند که پیلها را منهدم کنند

۲. روح و بدن یگانه اند و ملاصدرا گفت که روح بدن مناسب خود را پدید می آورد در واقع بدن ما روح ما را آشکار میکند

مولانا باز از دید دیگری هم به هستی مینگرد و بقای روح و منازل روح را از جمادی و نباتی و حیوانی و انسانی تسری میدهد و بر هر کدام حشری و قیامتی می بیند و از مرحله انسانی ارتقا می دهد تا ملک و بالاتر از ملک تا قرب الهی می کشاند میگوید هر ذره ای تکاملی و حشری دارد.

آمده اول به اقلیم جماد - وز جمادی در نباتی او فتاد
سالها اندر نباتی عمر کرد - وز جمادی یاد نآورد از نبرد
وز نباتی چون به حیوانی فتاد - نامدش حال نباتی هیچ یاد
جز همین میلی که دارد سوی آن - خاصه در وقت بهار و ضیمران
باز از حیوان سوی انسانیش - می کشید آن خالق که دانیش
همچنین اقلیم تا اقلیم رفت - تا شد اکنون عاقل و دانا و زفت
عقلهای اولینش یاد نیست - هم ازین عقلش تحول کردنیست

تا رهد زین عقل پر حرص و طلب - صد هزاران عقل ببند
بوالعجب

تا بر آید ناگهان صبح اجل - و ا رهد از ظلمت ظن و دغل
خنده‌اش گیرد از آن غمهای خویش - چون ببیند مستقر و جای
خویش

هر چه تو در خواب بینی نیک و بد - روز محشر یک به یک پیدا
شود

آنچ کردی اندرین خواب جهان - گرددت هنگام بیداری عیان
ای دریده پوستین یوسفان - گرگ بر خیزی ازین خواب گران

میگوید که سیر تحول و تکامل از ذره تا قرب الهی دائم در
حرکت است و در هر مرحله از وجود یادی از مراحل
پیشین ندارد تا به انسان می‌رسد و سپس به عقل و خرد
و رشد می‌رسد بعد از این عقل دنیا طلب و تعلقات برتر
می‌رود تا جایی که هزاران عقل شگفت انگیز می‌بیند .
روح آدمی از زمان هبوط به زمین در دنیا مانند خواب است
به خواب و فراموشی پیشین فرو می‌رود اما خداوند ناگاه او
را از خواب بیدار میکند ، چنان هشیار می‌گردد که بر احوال
پیشین خود ریشخند می‌زند . تأسف می‌خورد که چرا ندانست

که همه غمهای دنیا مانند غم دیدن در خواب است و وقتی بیدار میشود بر آن حالات خواب افسوس میخورد . ندانست که دنیا رؤیایی است که در خواب دیده میشود . فکر میکرد که رویدادهای دنیا واقعی است نمی دانست که مانند خواب است تا ناگهان صبح اجل فرا می رسد و او از ظلمت هر گمان و تردید باطلی می رهد وقتی هم به رستخیز می رسد و جای خود را می بیند از همه غمهای پیشین خود خنده اش میگیرد . مولانا میگوید ، ای انسان بدان تو که پوستین نیکان و پاکان را دریده ای زینهار که از خواب گران دنیا در هیأت گرگی درنده برخاسته و صفات نفسانیت هر یکی همچون گرگهای بیرحم بند از بندت خواهند درید مپندار ستمها که کردی و خونی که ریختی با مرگ پاک میشود هر خونی بعد مرگ هم قصاص خود را طلب میکند حتی اگر در دنیا هم قصاص شده باشی باز قصاص در راه است این قصاص دنیا که برای آرامسازی جامعه است در برابر آن قصاص آن جهان بازیچه ای بیش نیست از این روی خداوند دنیا را بازیچه خوانده که قصاصش در برابر آن دنیا بازیچه است و گریبان ظالم را میگیرد

صد هزاران حشر دیدی ای عنود - تاکنون هر لحظه
از بدو وجود